

## نقد و بررسی کاربرد افعال در تاریخ بیهقی

دکتر فرزانه یوسف قنبری<sup>۱</sup>، نرجس نظیفی<sup>۲</sup>  
(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۲۲، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۰۱)

### چکیده

فعل که یکی از ارکان اصلی جمله است در بیان مقصود گوینده یا نویسنده نقشی اساسی را ایفا می‌کند. کاربرد فعل‌ها در تاریخ بیهقی یکی از موضوعاتی است که در تحقیقات پیرامون این اثر سترگ پیوسته مورد توجه پژوهشگران بوده‌است چرا که یکی از دشواری‌های تاریخ بیهقی همین افعال است که گاه در معنای اصلی خویش استفاده نشده و خواننده‌ی نا آشنا را به اشتباه می‌افکند. فعل ماضی که در معنای مضارع استفاده شده و یا مضارعی که جانشین امر حاضر شده است نمونه‌ایی از جابه‌جایی فعل‌ها در این اثر است.

در دنیای امروز، اساس پیشرفت زبان و ادبیات هر جامعه‌ای توجه به آثار کلاسیک از وجهی نوین و پرداختن به آن است. تاریخ بیهقی از جمله آثاری است که فهم آن به دلایل فراوان از جمله تاثیر پذیرفتن از ترّسل عربی که این خود منجر به گم شدن مرجع ضمیر و تغییر کاربرد فعل شده‌است، اندکی دشوار است. لذا در این مقال برآن شدیم با کند و کاوی در دنیای تاریخ بیهقی، کاربرد فعل‌ها را با توجه به تعریف فعل و مقایسه با کاربرد آن در تاریخ بیهقی، به یاری نمونه‌هایی اندک از جملات بيشماری این چنین؛ بازنماییم و راه درک این نثر گران‌بار برجای مانده از قرون اولیه‌ی ادب فارسی را هرچند به میزانی خرد، بر مشتاقان این راه هموار نماییم.

### واژگان کلیدی

تاریخ بیهقی، دشواری، کاربرد فعل، دستور زبان فارسی.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دزفول- پست الکترونیک: ghanbari.1977@yahoo.com  
۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول- پست الکترونیک: narjesnazifi@yahoo.com

## مقدمه

بازنمود کار، در زمانی خاص را بر عهده دارند. بر این اساس فعل ماضی برای بیان کاری که در گذشته رخ داده است به کار می‌رود، مضارع برای بیان حال و مستقبل جهت بیان کاری که در آینده رخ خواهد داد مورد استفاده قرار می‌گیرد. هر یک از زمان‌بندی فعل‌ها دارای زیر شاخه‌هایی است که از آن همه می‌توان به گذشته‌ی نقلی، ماضی اخباری و... اشاره کرد. اما در تاریخ بیهقی گاه با فعل‌هایی روبه‌رو می‌شویم که با تعریف امرزین فعل همخوانی ندارد به عنوان مثال در جمله‌ای فعل مضارع انشایی جانشین امر حاضر می‌شود، در جایی فعل مضارع در معنای ماضی به کار می‌رود و... لذا این آشفتگی کاربرد فعل‌ها، بر آشفتگی خواننده‌ی امروزی می‌افزاید. بدین ترتیب در این مقال برآن شدیم جهت درک بهتر خوانندگان عزیز و به ویژه دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، به شرح کاربرد این فعل‌ها به کمک نمونه‌هایی گزینشی پرداخته شود.

## کاربرد افعال ماضی

بر اساس تعاریف اساتید زبان فارسی در توضیح فعل ماضی، این فعل بر رخ دادن کار در گذشته دلالت دارد و دارای زیر مجموعه‌هایی است. که از آن همه می‌توان به فعل ماضی استمراری، نقلی، التزامی.. اشاره کرد. (خانلری، ۱۳۸۶، ۸)، (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۶، ۳۳)، (احمدی گیوی، ۱۳۸۵، ۲۸) آنچه که روشن است فعل ماضی در گذشته رخ داده است. اما در تاریخ بیهقی گاه با

تاریخ بیهقی یکی از پربرترین و گران بهاترین آثار ادبی و تاریخی است که نویسنده‌ی توانای آن به زیبایی و وسواس فراوان به ذکر جزئیات حوادث بخشی از تاریخ حکومت ترک‌نژاد غزنوی پرداخته است. این داستان‌های تاریخی که بیهقی یا خود شاهد آن بوده و یا از اشخاص و اسناد معتبر دریافت نموده است با طبع لطیف او آمیخته شده و زیبایی‌های ادبی و داستان‌های تاریخی زیبایی را خلق کرده است.

با مطالعه‌ی این کتاب، به لطف قلم بیهقی، خواننده می‌تواند خود را در تمامی صحنه‌ها مجسم کند و مطالعه آن بر اهل فن و آنان که با سبک بیهقی و جو حاکم بر دورانی که او از آن سخن می‌گوید آشنایی دارند بسیار لذت بخش است اما آنان که از سبک او بی‌خبرند با مطالعه‌ی این اثر بی‌نظیر و در عین حال دشوار، گرفتار به اصطلاح دست اندازهایی می‌شوند که گاه و بی‌گاه سد راه آنان می‌شود. استفاده از ترسل عربی، کاربرد غریب افعال، اطناب و تعدد شخصیت‌ها و... برای خواننده‌ی مبتدی ملال‌آور شده و باعث می‌شود کتاب را با تمام زیبایی‌هایی که نتوانسته به آن پی ببرد کنار بگذارد.

بزرگترین مشکلی که خواننده‌ی امروزین جهت درک این اثر سترگ با آن روبه‌روست است کاربرد نا آشنای فعل‌هاست. بر اساس دستور زبان فارسی، هر یک از فعل‌ها وظیفه‌ی شرح و

«در آن ساعت بزرگ آفتی بر خرد وی مستولی  
گشته باشد و او حاجتمند شد» (همان، ۱۵۹)  
اصل گشت: (بقین حاصل خواهد گشت)  
«مقرّر گشت که آفریدگار جهان چون آفریده  
نباشد، او را دین راست و... حاصل گشت» (همان،  
۱۵۴)

رسیدیم: (برسیم)  
«و یقین بدان که چون ما بتخت ملک رسیدیم  
و کارها بمراد ما گشت»

### ماضی مطلق در معنای استمراری

مانست: (می‌مانست)  
«و جهان عروسی آراسته را مانست در آن  
پروردگار مبارکش». (همان، ۷۹)  
«ماهی را مانستیم از آب بیفتاده و در خشکی  
مانده». (همان، ۵۸)  
گفتند (می‌گفتند)

«هر کس گفتند: شرم ندارید. مرد را که می  
کشید [به دو] به دار برید؟» (همان، ۲۳۴)  
ماضی التزامی در معنای ماضی نقلی  
فرموده باشم: (فرموده ام)  
«و برداشت کنم آن کسان را که در باب ایشان  
سیاست فرموده باشم». (همان، ۱۶۰)  
فرموده باشم: (فرموده ام)  
«و آنجا که من فرموده باشم تا ساخته باشند  
بنشینند».

افعالی از نوع ماضی مواجه هستیم که با تعریف  
بالا همخوانی ندارد و در مواردی متفاوت مورد  
استفاده قرار گرفته است که در زیر به مواردی  
از این دست اشاره می‌شود.

### فعل ماضی در معنای مضارع

شد: (شود)

«در آن ساعت بزرگ آفتی بر خرد وی مستولی  
گشته باشد و او حاجتمند شد به طبیعی که».  
می بود: (است)  
«امیر محمد روزی دو سه چون متحیری و  
غمناکی می بود». (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۷، ۵)  
ماضی در معنی مستقبل محقق الوقوع  
برفت: (خواهد رفت)  
«و اگر محابایی کند جانش برفت». (همان،  
۱۷۴)

برکشند (بر خواهد کشید)  
«و گفت عقابین نکشیدند ایشان را؟ گفتم بر  
کشند». (همان، ۲۱۵)  
شد (خواهد شد)  
«فعلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بر دار  
کردن این مردو پس بشرح قصه شد» (همان،  
۲۲۶)

نماند و باز آمد: (نخواهند ماند- باز خواهد آمد)  
«بلعمی گفت و بوطیب که: هیچ نماند و این  
کار بصلاح باز آمد». (همان، ۱۶۱)

شد: (شود)

## کاربرد افعال معلوم و مجهول

آنچه که مسلم است فعل معلوم فعلی است که فاعل آن مشخص است و فعل مجهول فعلی است که فاعل آن مشخص نیست. در واقع فعل معلوم فعلی است که به فاعل نسبت داده می‌شود و فعل مجهول به مفعول (خانلری، ۱۳۸۶، ۸۵)

گاهی فاعل فعل معلوم نیست؛ ولی ما به جای اینکه آن را ساختار مجهول بیاوریم یا عبارت فعلی می‌آوریم و به مفعول نسبت می‌دهیم. و گاهی فاعل فعل معلوم است؛ ولی بجای این که فعل را با ساختار ساده یا مرکب معلوم بیاوریم و به فاعل نسبت دهیم، یا با ساخت مجهول بیاوریم و به مفعول اسناد دهیم با عبارت فعلی می‌آوریم و به مفعول نسبت می‌دهیم. گاهی برخی از فعلها، معلومند (اغلب سوم شخص جمع معلوم)؛ ولی در معنا مجهولند؛ زیرا فاعل آنها نه تنها برای خواننده یا شنوده، بلکه برای خود گوینده و نویسنده نیز مجهول است؛ از این گروهند فعل های حکایت مانند آورده‌اند، گفته‌اند، گویند، روایت کرده‌اند. (خانلری، ۱۳۸۰، ۸۳۱-۸۳۲) در تاریخ بیهقی گاه با جملاتی روبه رو می‌شویم که در آن فعل معلوم و مجهول به جای هم به کار برده شده‌اند که در زیر به نمونه‌هایی از این دست اشاره می‌شود.

### فعل معلوم در معنای مجهول

نمایند: (نموده شود)

«بدیشان نمایند پهنای گلیم تا بیدار شوند از خواب». (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۷، ۲۱۵)

نشسته است (: نهاده شده است)

«نامی زشت گونه بر تو نشسته است». (همان، ۱۹۸)  
 دستوری بود: (اجازه داده شده بود)  
 «وندیمان خاص او را دستوری بود نزدیک وی می رفتند». (همان، ۵)  
 گفته‌اند (: گفته شده است)

«بسر نشاط باز باید شد که گفته اند: المقدر کائن و الهم فضل». (همان، ص ۹)  
 بجای آید (: به جای آورده شود)  
 «و ناچار آن را بیايست نبشت تا شرط تاریخ تمامی بجای آید». (همان، ۱۰)  
 گفته‌اند: (گفته شده است)

«و لشکر بجمله او را مطیع و منقاد شد که گفته اند [أهل] الدنيا عبید الدینار و الدرهم». (همان، ۱۵)

### فعل مجهول در معنای معلوم

مقام کرده‌اید (: مقام کنیم) گاه از کثرت وضوح فاعل، فعل را به صورت مجهول آورده‌اند.  
 «که ما از هرات قصد بلخ داریم تا این زمستان آنجا مقام کرده آید». (تاریخ بیهقی، ۸)  
 رسانیده آید: (برسانی)  
 «و گفت آن را سخت پوشیده باید داشت تا رسانیده آید». (همان، ۲۳)

پرسیده آید: (پرسی) برعایت ادب.  
 «تلفی دیگر باید کرد تا پرسیده آید که مرا در کدام درجت بدارد». (همان، ۲۶)

بداشته آید: بداریم، القا کنیم)

«هم بر آن جمله که وی دیده است و کرده

است بداشته آید» (همان، ۳۰)

واقف شده آید: واقف شویم)

«و جواب بیازند تا بر آن واقف شده آید».

(همان، ۷۵)

دیده آمده است: دیده ای تو شاه)

«همگان گفتند: سخت صواب و نیکو دیده

آمده است» (همان، ۱۳)

فعل مجهول ماضی نقلی که به جای معلوم

دیده‌اید یا دیده‌ای آمده است.

بییهقی در این مثال به جای دوم شخص مفرد

سوم شخص مفرد به کار برده است.

دانسته آید: بدانند)

«دانسته آید که آن کسان را که به نوبی اثبات

کرده ست» (همان، ۳۰)

شناخته آید: بشناسد و بدانند)

«که ما را عزیز تر کس نیست تا جمله شناخته

آید». (همان، ۸)

## کاربرد افعال مضارع

مضارع اخباری در معنی انشائی (التزامی)

- مییاشد: (بباشد) گاهی برای تأکید بیشتر فعل

انشائی را به صورت خبری می آورند.

صواب آنست که عزیزاً مکرماً بدان قلعت

می باشد با همه قوم خویش». (بییهقی، ۱۳۸۶، ۸)

- می گوید: بگوید، امر غایب) برای رعایت

احترام.

«و وی مردی هوشیار... است و حق بزرگیت

را نگاه دارد تا آنچه باید گفت، با وی می گوید».

(همان، ۹)

می کند: بکند، امر غایب)

«و بمعتمدی سپارد تا اندیشه آن را بدارد و

ارتفاعات آن را حاصل می کند». (همان، ۳۳)

می شمرد: بشمرد)

«و نیز شنودم که طغرل حاجبش را بروی در

نهان مشرف کرده بودند تا انفاس یوسف می شمرد».

(همان، ۵۷)

- می کند و می فرماید (: بکند و بفرماید)

«و آنچه خود صواب بیند، می کند و می فرماید».

(همان، ۲۶۹)

- میاید (: بیاید)

«و بنده پیر شده است و از کار بمانده و اگر

رای عالی بیند تا بنده به درگاه میاید» (همان، ۵۴)

- می فرماید (: بفرماید)

«علی گفت: فرمان امروز خداوند را باشد و

آنچه رای عالی بیند می فرماید». (همان، ۴۸)

«در پای قلعت می باشد با قوم خویش».

## مضارع التزامی در معنای اخباری

- باز گردد: (باز می گردد)

«چه هر چه گویند، باصل بزرگ باز گردد»

(همان، ۴)

- بدارد (: طول می کشد)

«خماری منکر آرد که بیدار شوند و دو سه روز بدارد.» (همان، ۶)

- بروند (می روند)

«و در این دو سه روز همه لشکر بروند و حاجب بزرگ بر اثر ایشان.» (همان، ۹)

- بخانید (به کنایه، بد می گویند)

«و گفت: پادشاه اطراف، ما را بخانید.» (همان،

۲۵۴)

در این دوره صیغه‌های مضارع در دو وجه اخباری و التزامی از یکدیگر متمایز نیستند. گاهی صیغه‌ی مضارع با جزء صرفی پیشین (ب) در هر دو وجه استعمال می‌شود. (خانلری، ۱۳۷۲، ۱۵)

### فعل مضارع انشائی جانشین امر حاضر

عرض کنی (عرض کن) برای احترام

و نیک جوابهای جزم است درین مشافهه، عرض کنی تا مقرر گردد. (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۶، ۲۶۵)

شفاعت بکنی (شفاعت بکن)

«شفاعت بکنی، که دانم دل خواجه بزرگ

خوش شده باشد» (همان، ۲۱۵)

روی (فعل امر است که به صورت اخباری یا

التزامی ادا می شده است).

«بجان و سر سلطان که پهلوی من روی و

دیگر حاجبان را بگوی تا پیش روند» (همان، ۲۰۴)

### فعل مضارع در معنای ماضی

کندی (کردی یا می کرد)

«و چنان واجب کندی که ایشان بنوشتندی

و من بیاموزمی.» (همان، ۱۶۱)

حرکت کند (حرکت کرد)

«و بدان رسیدم که سلطان مسعود حرکت کند

از هرات سوی بلخ.» (همان، ۵۷)

خبر ندارد (آگاهی نداشت)

«واریاق خود از این جهان خبر ندارد.» (همان،

۲۷۴)

### کاربرد عبارات فعلی

#### عبارات فعلی در معنای غیر ظاهری

اصطلاح عبارت فعلی را به دسته‌ای از کلمات اطلاق می‌کنیم که از مجموع آنها معنی واحدی حاصل می‌شود و غالباً معادل با مفهوم یک فعل ساده یا یک فعل مرکب است.

این تعریف شامل عبارتهایی است که علاوه بر این نکته، دارای شرایط ذیل باشند:

۱- بیش از دو کلمه باشند

۲- یکی از مجموع کلمات عبارت، حرف اضافه باشد.

۳- مجموع عبارت معنی مجازی باشد، یعنی مفهوم صریح هیچ یک از اجزاء مراد نباشد، یا به ذهن شنونده نیاید.

از چیزی خالی بودن:

«که آخر هیچ حکایت از نکته‌ی که بکار آید

خالی نباشد» (همان، ۱۰)

از پرده افتادن:

«و همت او سزد تا بسیار خلق از ایشان که از

پرده بیفتاده‌اند و....» (همان، ۳۳)

از پرگار افتادن:

«و آباء ایشان هماز پرگار افتاده و...» (همان)

بر سر... نشستن:

«که مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و

هندوستان نشینند» (همان، ۴)

بر حکم..... رفتن(؛ رفتار کردن):

«بر حکم فرمان عالی برفتند». (همان)

به شراب در آمدن:

«چون لشکر سوی هرات کشید باز به شراب

درآمد ولکن....» (همان)

به رسم کسی بودن:

«به سرای ابوالعباس رفتند که به رسم امیر

مسعود بود به روزگار امیر محمود» (همان، ۶)

به سر چیزی باز شدن:

«و فذلک آن بود که بودنی بوده است، به سر

نشاط باز باید شد». (همان، ۹)

به صحرا افتادن:

«و ما عورات و خزائن بصحرا افتادیم» (همان، ۱۲)

باد در سر کردن:

«و قوم غزنین بادی در سر کنند که کار بر

ما دراز گردد».

به غنیمت داشتن:

«و لکن اکنون به غنیمت داشت امیر مسعود

این حال را....» (همان، ۱۳)

بر کسی خالی کردن:

«چن بیامد برو خالی کرد.»

بغی سوی کسی افکندن:

«... تا خونی ریخته نگردد و بغی را سوی تو

افکنندیم». (همان، ۳۵)

بر کسی اقتراح کردن:

«از بهر بزرگ زادگی تو که دست تنگ شده‌ای

و بر ما افتراحی کنی». (همان، ۳۵)

«... خاصه بوسهل زوزنی که بخون وی تشنه

است». (همان، ۳۵)

در کسی سخن گفتن:

«اگر کسی از خدمتکاران خاندان و جزایشان

دروی سخنی ناهموار گوید» (همان، ۴)

دل در چیز بستن:

«و دل در فرغ بستن و اصل را بجای ماندن

محال است» (همان، ۱۶)

دامن فراهم گرفتن:

«و قوم محمودی از این فرو گرفتن علی نیک

بشکوهیدند و دامن فراهم گرفتند». (همان، ۵۰)

در خون کسی شدن:

«و در خون این مثنی غوغا که فراز آورده

ای مشو» (همان، ۳۵)

در کسی پیچیدن:

«چون برین جمله گویند در وی نه پیچند و

وی را بزودی باز گردانند» (همان، ۵۲)

دل در چیزی بستن:

«و دل در فرغ بستن و اصل را بجای ماندن

محال است» (همان، ۱۶)

روز کسی به پایان آمدن:

«و روز بندگان به پایان آمد». (همان، ۱۱)

سایه بر افکندن:

«و سایه بر مملکت افکند که خلیفت بود و خلیفت خلیفت مصطفی». (همان، ۴)

شرط در... نگاه داشتن:

«و شرط فرمان برداری اندر آن نگاه داشتند»

(همان، ۲)

فرمان را پیش رفتن:

«و حاضرانی که بودند از هر دستی، برتر فروتر

آن فرمانها را به طاعت و انقیاد پیش رفتند».

(همان، ۲)

کار بر کسی رفتن:

«و کارهای همه بر جانب علی می رود» (همان، ۱۱)

«و بو سهل زوزنی را در آنچه رفت، مردمان

در زبان گرفتند و بد گفتند» (همان، ۵۳)

کار از کسی به کسی افتادن:

«که کار ملک از چون فخر الدوله و صاحب

اسمعیل عباد به زنی و پسری عاجز افتاد» (همان،

۱۸)

گوش به کسی داشتن:

«سلطان مسعود فرموده بود که گوش به

یوسف می دارید». (همان، ۵۷)

ملطفه به کسی انداختن:

«پس ملطفه خود به من انداخت، گفت

بخوان» (همان، ۱۱)

نام از کسی افتادن:

«و پس از آن فضل در ایستاد تا نام ولایت

عهد از مامون بیفکندند». (همان، ۲۵)

## کاربرد افعال کمکی

### حذف فعل کمکی

«و بنده بکتگین حاجب با... در پای قلعت است

در شارستان رتبیل فرود آمده [است] نگاهداشت

قلعه را». (همان، ۴)

«و ما درین هفته حرکت خواهیم کرد همه

مرداها حاصل گشته [است] و جهانی در هوا و

طاعت ما بیارامیده» (همان، ۶۹)

«و اوقاف اجداد و آباء ایشان هم از پرگار افتاده

و طرق و سبل آن بگردیده [است]». (همان، ۳۳)

«و ما درین هفته اینجا حرکت خواهیم کرد

همه مرادها حاصل گشته و جهانی در هوا و

طاعت ما، بیارامیده [است]». (همان، ۶۹)

و عذر رفتن بتعجیل سخت نیکو باز نموده

[است] (همان، ۷۶)

«بوسهل پوشیده نیز کس فرستاده بود و

منشور و فرمانها بخواسته [بود]». (همان، ۳۸)

«همه روزه شراب خورده [بود] و پس بخرگاه

رفته و خلوت کرده [بود]». (همان، ۲۱۷)

«و همه اولیاء حشم بازگشته [بود] چه نشسته

و چه بر پای». (همان، ۲۰۴)

«و بر اثر وی مردم شهر... بیشتر پیاده از مردم

شهر نواحی نزدیک تر [بودند]». (همان، ۳۴)

«واعیان و محتشمان دولت نشسته [بودند] و

ایستاده [بودند]». (همان، ۴۶)

«نیکو آراسته و غلامان بسیار ایستاده و

مطربان همه خوش آواز بودند». (همان، ۲۳۶)



«جهانی را زیر ضبط آورده [بودیم] و هر چند...». (همان، ۶۵)

«و فرمان چنان بود علی را که باید اولیاء و... لشکر را گسیل کند و... پس بر اثر ایشان [باید] تا در ضمان سلامت بدرگاه رسد». (همان، ۷)

«پس از آنجا به پا رفت و دو سه روز بود و از آنجا بچشت رفت و از آنجا بیابان وزیر بیرون [رفت]». (همان، ۱۶۷)

(حذف شناسه اند، ایم، ند):

«و نامه‌ها آوردند از آن امیر یوسف و... و همگان بندگی نموده [اند] که». (همان، ۱۵)

«و نیز از خزانه برداشته‌اند بفرمان وی، از زرنقد و... هر جای بنهاده [اند]». (همان، ۶۰)

«تا از بلا و ستم دیلمیان رسته‌ایم و... در خواب امن غنوده [ایم] و شب و روز دست دعا برداشته [ایم] که...»

«و وی از آنجای رفته است و ما هنوز بغرنین نرسیده [ایم]». (همان، ۷۴)

«و بسیار از آن ملاعین کشته شدند و بسیاری مسلمان نیز شهادت یافت [ند]». (همان، ۱۷۰)

«فرمود تا بزمین داور مقام کردند و بنه های گران تر نیز آنجا ماند [ند]». (همان، ۱۶۴)

«تا یک بار وجیه گردند و نامی، چون گشتند و شد [ند]». (همان، ۲۴)

«بسیار مردم بدو شتافت [ند] و بکشتندش». (همان، ۲۸۳)

«و چون روی ایستادن نبود، رخنه کردند آن

باغ را و سوی هرات رفت [ند]». (همان، ۲۵۲)

«باز گردید؛ بازگشتند، و زود سرای فرو رفت

[ند] و...». (همان، ۶۰)

(کاربرد فعل «گرفت» در معنای «شروع کرد» آمدن گرفتند:

«چون روز شد و مردمان آمدن گرفتند. (همان، ۲۷)

«و مردم شهر نیز روی به بیرون آوردند و بزدن گرفتند، بسیار بکشتند». (همان، ۳۶)

خواندن گرفتند:

«و حاجبی نامه بستد و بدو داد و خواندن گرفت». (همان، ۲۲)

رفتن گرفتند:

«و قوم سوی هرات بخدمت رفتن گرفتند». (همان، ۱۰)

ساختن گرفتند:

«قوم به جمله بیراگندند و ساختن گرفتند تا سوی هرات بروند که...». (همان، ۹)

کاویدن گرفتند:

«کاویدن گرفتند و لختی فرورفتند». (همان، ۲۴۸)

### کاربرد فعل در معنای غیر ظاهری

افتد در معنی (روی دهد و پدید آید)

«تا هر بیماری که افتد زود آن را علاج کنند».

(همان، ۱۵۹)

افتد: (بود و باشد)

«و چون مرد افتد با خردی تمام» (همان، ۱۵۶)

آمد: (شد)

«و بهرام را ازیرا برایشان فرستاده آمد که...»

بداشت(؛ زمان گرفت و دوام یافت)  
 «و مردمان را معذرت می کرد و باز می گردانید  
 و تا شب بداشت». (همان، ۲۹)

بزدند(؛ نصب کردند)  
 «و صد و بیست دار بزدند» (همان، ۳۶)  
 بگشتند(؛ جنگ و زد و خورد کردند)  
 «فور اسکندر را بمبارزت خواست و هر دو بار  
 با یکدیگر بگشتند» (همان، ۱۵۰)  
 برفت(؛ انجام پذیرفت)  
 «تاردشیر را آن کار بدان آسان برفت». (همان،  
 ۱۵۱)

بگردد(؛ پژوهش و جستجو کند)  
 «و اخبار گذشتگان را بخواند و کارنامه نیز  
 نگاه کند». (همان، ۱۵۸)  
 برانند(؛ امضا و اجرا کنند)  
 «چنانچه قضاوت حکم کنند، برانند». (همان، ۱۶۰)  
 بگزارند(؛ بیان کردند و رسانیدند)  
 «و پیغامها بگزارند، بسیاراشتم کردند». (همان،  
 ۱۶۹)

بداشتند(؛ مقرر کردند و تثبیت کردند)  
 «و شغلها و عملها که دبیران داشتند، برایشان  
 بداشتند». (همان، ۱۹۵)

### کاربرد افعال پیشوندی

#### فعل پیشوندی در معنای غیر ظاهری

(پشوند باز، بر+ فعل)  
 «و بر دست دو خیلش بفرستاد و آن حالها

بشرح باز نمود(اظهار کرد)». (همان، ۶)  
 «و باز می نمود(؛ اظهار می کرد تا هزار هزار  
 درم بیرون آمد». (همان، ۱۸۱)

«و زشت باشد با خویشان آوردن، چون  
 بازداشته(؛ فرو گرفته) شده است». (همان، ۸)  
 «و باز نمایید(؛ نشان دهید» که رای خداوند  
 سلطان بیاب وی سخت خوب است». (همان، ۸)  
 «آنگاه بسر آن باز شوم(؛ برگردم) که لشکر  
 از.... بر جمله باز رفتند» (همان، ۱۱)  
 «و فضل ربیع اسب بگردانید و بخانه باز شد  
 (؛ باز رفت)» (همان، ۲۹)

«و علی تگین بدین یک ناحیت باز نایستد(؛  
 بسنده نکند)». (همان، ۵۶)  
 «و خویشان را که پیش ما داشت و از ایشان  
 باز کشید(؛ کناره جست)». (همان، ۷۴)  
 «و پس شراب دادن این فرزند باز نشد(؛  
 نپرداخت)» (همان، ۱۸۴)  
 «و ما او را باز زنییم(؛ کنار گذاریم) و اجابت  
 نکنیم». (همان، ۱۸۷)

«هر چه کنیم در چنین ابواب تا بدولت بزرگی  
 وی باز نبندیم، راست نیاید» (همان)  
 «وی نیز زمین بوسه داد و بصف باز شد  
 (؛ برگشت)» (همان، ۱۹۵)

(اما چه کردمی که امیر از من باز نمی شد  
 (؛ دست نمی کشید) (همان، ۲۰۱)  
 «و نام این دولت بزرگ که... بر ما نشسته  
 است(؛ بر ما نهاده شده است)». (همان، ۱۷)

آورده اند(قلمداد کرده اند)» (همان، ۱۷۹)  
 «و وی را بجای نیکو فرود آوردند(منزل دادند)» (همان، ۱۹۱)  
 فرو+ فعل

«و چون خدای عَزَّ و جَلَّ، خلافت به ما داد، ما این فرو گزاریم (نادیده گیریم)» (همان، ۲۹)  
 «الا همه تبسم که صعب مردی بود و سخت فرو شده بود (غمگین و گرفته بود)». (همان، ۴۶)  
 «روی ندارد که با وی از حدیث رفتن فرو نهند و بر دارند (دست زدن و زیر و بالا کردن)».  
 (همان، ۵۱)

«اکنون چون فارغ شدم از رفتن لشکرها بهرات و فرو گرفتن (بازداشت کردن) علی قریب».  
 (همان، ۵۷)

«بلبغ انتقام خواهد کشید و قوم را فرو خورد (از میان می برد)» (همان، ۲۱۳)

«وزود بسرای فرورفت (داخل شد)» (همان، ۲۸)

### نتیجه گیری

زبان تاریخ بیهقی، زبان خاصی است که فهم آن با اندکی تعمق و درک صحیح زمان افعال میسر می شود. با توجه به نمونه های اندک از جملات بی شمار این اثر می توان نتیجه گرفت فعل، نقشی کلیدی در دریافت معانی مورد نظر نویسنده ایفا می کند و مخاطب امروزی ناگزیر به درک و دریافت کاربرد صحیح افعال است تا بتواند ره به دریای معانی آن برده و سیر حوادث تاریخی ذکر شده در این اثر را به درستی درک نماید.

«و پس از برکت علم از خاندان میکائلیان برآمد(م: تربیت شدم)». (همان، ۳۳)  
 «مردمان حسن رخس برگذارند(م: رانند)»  
 (همان، ۳۵)

و اکنون مدتی برآمد(م: گذشت) و هر روز کارها بر مرادتر است». (همان، ۳۷)  
 «پس صندوق ها برگشادند و خلعت ها برآوردند (م: بیرون آوردند)». (همان، ۳۹)  
 «امیر روز آدینه از اینجا برداشت(م: براه افتاد)»  
 (همان، ۱۶۸)

«و وی بر نشست(م: سوار شد) و من نیز بر اثر او برفتم». (همان، ۱۹۷)

(پیشوند فرا، فرود، فرو+فعل)

فرا+ فعل

«و چند بار بوالحسن عقیلی حدیث او فرا نکند (طرح کرد)» (همان، ۷۰)

«و تفضیل حال وی فرا دهم درین تاریخ سخت روشن بجای های خویش» (همان، ۱۶۴)  
 «که راست نیامدی وزیر فرا کردن و هفته یی بروی چنین مذلتی رسد». (همان، ۲۱۳)

«یکی آنکه امیر عبدوس را فرا کرد(گماشت، وادار کرد)» (همان، ۲۶۷)

فرو+فعل

«در شارستان رتبیل فرود آمده نگاهداشت قلعه را» (همان، ۴)

«و لشکر بجمله بازگشت و فرود آمد». (همان، ۷)  
 «گفت: بر پسرت مستوفیان چند مال فرود

## منابع

- احمدی گیوی، حسن. دستور تاریخی فعل. ۱۳۸۰. جلد اول. تهران قطره.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری. دستور زبان فارسی (۲ و ۱). ویرایش سوم، چاپ چهارم. تهران، فاطمی.
- بیهقی، ابوالفضل. بکوشش خطیب رهبر. ۱۳۸۶. جلد اول. چاپ یازدهم. تهران. مهتاب.
- بهار. محمد تقی. ۱۳۸۶. سبک شناسی. جلد دوم. چاپ نهم. تهران امیر کبیر.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۳. سبک شناسی نثر. چاپ دهم. تهران. میترا.
- حسینی کازرونی. سید احمد. ۱۳۸۳. گزیده تاریخ بیهقی. چاپ اول. تهران. زوار.
- حسینی کازرونی. سید احمد. ۱۳۷۴. پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی. چاپ نخست. موسسه فرهنگی دانش.
- ناتل خانلری، پرویز. ۱۳۸۱. دستور زبان فارسی. چاپ هجدهم. تهران. توس.